

ژرف نگری در حقوق بشر معاصر

سعدیه رهایی

عضو هیئت علمی دانشگاه مفید

حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر اول، درآمدی بر مباحث نظری، مبانی،

قلمرو و منابع

سید محمد قاری سید فاطمی

مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی

۱۳۸۲، ۲۸۲ صفحه

حقوقی گرفته تا تئوری مارکسیستی و مکتب حقوقی جامعه شناختی و اصل عمل گرایانه ویلیام جیمز و نظریه اصالت فایده و سودگرایی جرمی بنتام و اخلاق ایمانوئل کانت و نظریه عدالت رازیا یا نظریه عدالت آدموند جان و تیبین غیر مذهبی نظریه کرامت ذاتی مک دو گال و لاسول و نظریه تساوی و احترام یکسان دورکین و نظریه نسبت گرایی فرهنگی نمی توان تصور دقیقی از حقوق بشر امروز و تحول آن داشت. (نستاکه همان ۲۹۷-۱۶۰) این سرشت قواعد حقوق بشری معاصر و دست یازیدن و آگاهی از مفاهیم ریشه‌ها، حوزه، قلمرو و منابع حقوق بشر و سپس بحث هنجارهای مربوط و آنگاه تأملی در اسلام و حقوق بشر، سید محمد قاری سید فاطمی را که از اندیشمندان و مدرسان این فن است و داشته که حقوق بشر معاصر را در سه دفتر کلی بررسی نماید. دفتر دوم و سوم با موضوع نظام هنجاری حقوق بشر و رابطه اسلام و حقوق بشر معاصر در دست انتشار است و دفتر اول با عنوانی طولانی و محتوایی خواندنی از کرسی حقوق بشر صلح و دموکراسی یوسوکو، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی به اهل معرفت و حوزه اندیشه حقوق بشر ارزانی شده است. نوشته حاضر نه از سر نقد بلکه به هوای معرفی و ترغیب به خواندن این اثر نیم نگاهی به مطالب ارزنده آن تازد؛ و البته گاه از سر پرسش گری برخی ملاحظات ذیل محتوای کتاب را اشاره وار طرح می کند.

۱- این کتاب در چهار بخش تنظیم شده است. بخش اول به تحلیل مفاهیم کلیدی حقوق بشر معاصر یعنی حق تعهد آزادی، برابری و عدالت می پردازد. مولف محترم در فصل اول در توضیح مفهوم حق (و بد خوبی و اختصار و اندکی ابهام ولی قابل فهم و تأمل در اواخر بحث) به شرح تمایز حق بودن (to be right) و حق داشتن (to have right) می پردازد، ولی به رابطه حق بودن و حق داشتن نپرداخته و حتی به روشنی نمی گوید آیا حق بودن همان مفهوم حق - ارزش است؟ آنگاه در تحلیل مفهوم حق داشتن که وی ناگهان آن را به حق هنجاری تعبیر

از دیر باز، نقض گسترده کرامت و آزادیهای انسان به ویژه در نزاعهای گروهی و جنگها، از مصادف آدمیان بوده است. در روایات اساطیری می خوانیم همه سر برینند برنا و پیر زن و کودکی خرد کردند اسپر

دینا که در سده و سلهای معاصر نیز به رغم پیشرفت های بشری در بسیاری زمینه‌ها، هنوز تقریباً همه جای عالم، البته با شدت و ضعف، حقوق بشر نقض می شود البته از حق نمی توان گذشت. تیر قرن تلاش جهانی، به ویژه در قالب سازمان ملل متحد مجموعه ارزشمندی از دکترین حقوق بشری گرد آورده است. این تلاشها آثار پیدار و پنهان فراوان داشته و تازد اما هنوز دلایل بسیاری برای مطالعه و بررسی مبانی فلسفی قواعد حقوق بشر وجود دارد؛ چه دیدگاههای فلسفی می تواند به رفع ابهام و مشخص نمودن مفاهیم و قواعد حقوق بشری کمک کند و آشنایی با این مبانی، انسانها را برای انقیاد در مقابل آن آماده تر می کند. همچنین تبیین دلایل اخلاقی این قواعد راهی خواهد شد فراسوی فرهنگها و دیدگاههای مختلف برای گفت و گو و خروج از جزیت و حق باوری نسبت به خویشین (نستاکه ۱۳۸۰: ۲۱-۲۰) علاوه بر این، مسائل حقوق بشری از یک سو ضروری و عملی (practical) and urgent) و از سویی نظری و انتزاعی اند (theoretical and abstract). (فریمس ۱۳۷۷: ۲۵) از این جهت است که حقوق بشر با تمام زیباییها و آثار ارزنده اش، از یک سو فلاسفه و دانشمندان اخلاقی و از پای مباحث را به چالش می کشد و از سویی سببیت مبارزان و حقوق بانان را به میدان بررسی و یا اقتیاد می کشاند.

قره امین من آن میوه دل یداش باد که خود آسان بشند و کار مرا مشکل کرد امروزه بدون بررسی ماهیت حقوق بشر و آگاهی از نظریه های مذهبی و اندیشه روانیون یونانی گرفته تا حقوق طبیعی اگوستینی و از دکترین ایبات گرایی

می‌کند، تفکیک چهار گانه هوفیلدی را نقطه آغاز می‌داند. ایشان نخست می‌گویند: «از نظر هوفیلد واژه حق (جمع حقها) می‌تواند چهار گونه رابطه حقوقی را دربرگیرد». اولاً مناسب بود به جای (جمع حقها) نوشته شود (در جمع، حقها)؛ ثانیاً این تعبیر با توجه به اینکه ترجمه right است نمی‌تواند خارج کننده «حق بودن» باشد؛ زیرا هر دو با عنوان حق به کار می‌روند و در جمع به صورت حقها می‌آیند. وی اصطلاح «claim - right» را به «حق - مطالبه» ترجمه می‌کند (ص ۷۰)، ولی گاه آن را به صورت «حق» - «ادعا» یا «حق - ادعاها» به کار می‌برد (ص ۲۳ و ص ۲۶) و در جایی از عبارت «حقها» - «ادعا» استفاده می‌کند (ص ۱۲۶). مناسب بود مؤلف گرامی اصطلاح واحدی را برمی‌گزید و با تغییر تعبیر،

دیدگاه‌های فلسفی می‌تواند به رفع ابهام و مشخص نمودن مفاهیم و قواعد حقوق بشری کمک کند و آشنایی با این مبانی، انسانها را برای انقیاد در مقابل آن آماده‌تر می‌کند

گویا نویسنده نظریه منفعت را در حقوق اقتصادی اجتماعی و نظریه انتخاب را در حقوق مدنی و سیاسی مناسب می‌بیند ولی این اشکال را نادیده می‌گیرد که در نظریه منفعت بین صاحب حق و بهره‌مند از حق تفاوتی نیست و این اشکال در تخصیص نظریه منفعت به حقوق اقتصادی اجتماعی یا در حاشی ماندن و نیز این اشکال بر نظریه انتخاب در تخصیص به حقوق مدنی سیاسی باقی خواهد ماند که رفع تمهید در این حقوق همیشه وابسته به اراده صاحب آن نیست مثل حق حیات. علاوه بر این حقوق مدنی و سیاسی نیز به نفع صاحب حق اند و حقوق اقتصادی اجتماعی نیز می‌تواند قابل انتخاب و قابل اعمال ارادی باشد.

به نظر می‌رسد تنها با یک استحضار و طرح این سؤال که آیا نمی‌توان به رویکردی تلقی‌ی دست یافت (بدین معنا که حقوق مدنی - سیاسی را به اراده تضمین شده، و حقوق اقتصادی اجتماعی را به عنوان سود و منفعت مورد حمایت تعریف کرد) بتوان از چالش‌های دو نظریه

گریخته بلکه این دیدگاه گرفتار اشکالهای هر دو نظریه خواهد شد. مناسب بود مؤلف محترم در بخش اول که به تحلیل مفاهیم اختصاص یافته، اصطلاح «حقوق بشر» یعنی محور اصلی کتاب را نیز تحلیل می‌کرد؛ به تعبیر شستاک (Shustack) یکی از پرسش‌های ابتدایی در هر تحقیق فلسفی این است که حقوق بشر چیست؟ این مسئله سطحی و بی‌پایان افتاده نیست... (شستاک همان ۳۱) وی به اختصار حقوق بشر را در بخش دوم (ص ۷۷) تعریف کرده است ولی جایگاه تعریف و تحلیل این مفهوم در بخش یک کتاب است.

۳- بخش دوم به مبانی نوجویی - اخلاقی حقوق بشر معاصر می‌پردازد. البته قید «معاصر» نمی‌تواند شامل همه نظریه‌های ارائه شده در این فصل باشد چون همه مبانی نقل شده در این بخش، مبانی حقوق بشر معاصر نیستند بلکه برخی از آنان (به تعبیر مؤلف «رقیبان ناهمدل») در جهت مخالف حقوق بشر معاصرند. همچنین قید «اخلاقی» در عنوان شامل همه نظریات نمی‌شود. در این بخش نظریات حقوق طبیعی و اخلاقی کالتی به عنوان دو نظریه عمده منافع حقوق بشر معاصر با تأکید بیشتری مورد توجه نویسنده قرار گرفته است. این بخش شش فصل دارد؛ فصل اول ناظر به نظریه حقوق طبیعی سنتی است و به بیان دیدگاه سبیسرو، آکوئاس، گروسوس و جان لاک می‌پردازد. فصل دوم با عنوان حقوق طبیعی در دوره معاصر به اندیشه جان فینن (John Finnis) و لان فولر پرداخته است. مؤلف محترم به نقد این دیدگاه و بیان مشکلات پیش روی نظریه حقوق طبیعی نمی‌پردازد. وی در فصل سوم به ایده قرارداد محوری حقوق بشر می‌پردازد و از سنت کالتی به عنوان مهم‌ترین سنت فلسفی توجیه گر حقوق بشر یاد می‌کند. قرارداد مطرح در این زمینه یک قرارداد فرضی بین

خواندن را نمی‌آورد. همچنین بهتر بود عبارت «power - right» «حق - صلاحیت» ترجمه می‌شد، زیرا مراد از این اصطلاح و مفهوم قدرت است که حاکی از نوعی ویژگی تکوینی است؛ اما مؤلف محترم عبارت «حق - قدرت» را برگزیده است. وی در ادامه، تفکیک هوفیلد از حق را نقطه آغاز تحلیل «حق داشتن» قرار داده است ولی این نقطه آغاز را به پایان نرسانده و به تحلیل آن نپرداخته و به این نکته که حقوق بشر بیشترین تقارب را با حق ادعاها دارند، اکتفا نموده است (ص ۲۲).

۲- از این منظر نیز می‌توان به مسئله تکریمت که آیا این چهار معنا، چهار فلسفه و مختلف اند یا چهار حیثیت متفاوت؟ یعنی یک حق می‌تواند از چند دیدگاه و حیثیت تحلیل شود؟ در این صورت، یک حق مثل حق آزادی عقیده و بیان می‌تواند در عین حال که «حق - ادعا» باشد «حق - امتیاز» نیز محسوب شود و «حق - مصونیت» نیز باشد. به علاوه چرا حقوق بشر بیشترین تقارب را با حق ادعاها داشته باشند، آیا حقوق بشر در یک نظام هنجاری و آنچه که شما آن را

انسان‌های فرضی و بر اصول بنیادین فرضی حقوق بشر خواهد بود (ص ۱۰۷). از دیدگاه نویسنده، اصل غایت بودن انسان و اصل قانون جهان شمول منبای قرار دلدی برای حقوق بشر است. آنگاه به وضعیت فرضی جان رالز (John Rawls) توجه می‌شود که در آن افراد عقل به صورت برابر و در ورای عقیده بر اصول عدالت توافق می‌کنند.

۴- مؤلف محترم، اصل اول رالز (یعنی برابری در تخصیص حقوق و وظایف انسانی که تا حد زیادی انزاعی است) را کمتر بحث‌انگیز دانسته (ص ۱۱۶) و مشکلات عینی و واقعی آن را که برخی از آنها را رالز پاسخ گفته است مطرح نمی‌کند؛ محدود کردن آزادی توسط آزادی و یا پاسخ رالز در برخورد بین آزادی با دیگر منافع از جمله نظم و امنیت نمونه‌ای از اینها است. (شستگه همان: ۵۲ و ۵۴) برای این مشکل، رالز اصل سلاش و منقصد مشترک (common interest) را مطرح کرده است. از طرفی رالز آزادیهای اساسی را مشخصاً بیان نمی‌کند و به صورت تقریبی آنها را نام می‌برد (ص ۱۱۵) که بسیار کمتر از آزادی‌های مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشر معاصر است. در فصل چهارم به نظریات ناهمبمل که قادر به توجیه جهانی جهانشمول ثانی و غیر قابل سلب نیستند، توجه شده است مانند مارکسیسم (marxism)، اخلاق فضیلت مدار (virtue ethics)، مکتب سود نگار (utilitarianism)، رویکردهای محافظه کارانه (conservatism) و نظریات پست مدرنیسم (post-modernism).

فصل پنجم با عنوان مبانی حمایت مناخله گرایانه از حقوق بشر آمده است. مؤلف پس از مبانی توجیهی - اخلاقی حقوق بشر، به بحث مبانی مناخله حمایتی بشر دوستانه در جهت ارتقای حقوق جهانشمول بشر پرداخته است و آن را بر اساس نظریات فضیلت‌مدارانه و سود نگارانه و به طور اولی اخلاقی کانتی، موجه می‌شمارد؛ اما بجا بود فصل پنجم و ششم این بحثی جایجا شوند یعنی ابتدا بحث

جهانشمولی حقوق بشر معاصر ارائه شود، بعد بررسی شود آیا این حقوق جهانشمول را می‌توان با مناخله حمایت نمود. گرچه بهتر بود با توجه به عنوان بخش، این فصل به نظریه حاکمیت دولت و حقوق بشر اختصاص می‌یابد و ضمن آن، بحث مناخله مطرح می‌شد تا نسق بحث رعایت شود، زیرا عدم مناخله تکلیف ملازم با حق حاکمیت است. (شستگه همان: ۸۷-۸۵ و دلمروکه ۱۳۷۷، ص ۶۹ به بعد)

سؤال این است که مسئله مناخله بشر دوستانه با تمام مباحث مهم و آثار آن بر جامعه جهانی را می‌توان صرفاً با این استدلال توجیه نمود: «هر کس حق دارد در برابر درخواست کمک دیگران به وی کمک کند، حوزه حاکمیت و صلاحیت بین‌المللی یک کشور مانع از اجرای این حق نخواهد بود؛ البته اعمال این حق بانسی موجب اضرار به غیر گردد، بنابراین در سمع کلان بین‌المللی همگان محق خواهند بود که در برابر درخواست کمک، همخوان خود اقدام کنند» (ص ۱۲۲). آیا این استدلال است یا تکرار مصلحت؟ مسئله تعریج مناخله بشر دوستانه که دبیر کل ملل متحد در گزارش خود با عنوان «فقر سازمان ملل متحد در قرن بیست و یکم» به مناسبت ورود جهان به هزاره سوم میلادی با کاربرد واژه (dilemma) آن را به منزله معنای پیچیده‌ای که امروزه جامعه جهانی با آن مواجه بوده مطرح کرده و دارای ابعاد زشت و زیبایی است، بدین راحتی قابل حل است (ضیائی بیگدلی، ۳)

۵- فصل ششم با عنوان «قلمرو فضا به آینده جهانشمولی حقوق بشر معاصر در قبال آینده مطلق گرای می‌پردازد. مؤلف بدون اینکه تعریف جامع و تحلیلی‌ای از دیدگاه‌های مختلف در مورد جهانشمولی و آثار مترتب بر آن ارائه دهد و نیز بدون تعریف جامعی از نسبت فرهنگی و آثار آن تنها با طرح نسبت گرای اخلاقی

رادیکال در مقابل جهانشمولی تندرو، به نقد نظریه نسبیت فرهنگی پرداخته است و در واسطه این دو دیدگاه رادیکال به قول چکا تاللی به نسبت‌گرایی قوی و با نسبت‌گرایی ضعیف و نسبیت‌گرایی در تفسیر حقوق بشر و با در اجزای آن توجهی نموده است. (تاللی، ۱۳۸۰: صص ۱۲-۱۷ و ۹۹ و پیری، ۱۳۸۰: ۱۱۹ به بعد). این موضوع با توجه به دغدغه‌های موجود و انظار مختلف در مورد سمه حقوق جهانشمول، عدالت و بررسی بیشتری را از طرف مؤلف می‌طلبد و تنها با ذکر چندین نمونه آثار تند و ناهمبمل و بدیمی‌ال‌طلان فرضی یا واقعی برای نسبیت فرهنگی چون اعتقاد به قربانی کردن دخترکان و پذیرش قتل و تزدی (ص ۱۵۶ و ۱۵۷)، نمی‌توان نسبیت فرهنگی را به طور مطلق رد کرد. و همه فرهنگها را به پذیرش همه هنجارهای حقوقی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر با تفسیر غالب آن و بدون تعیین حدود این حقوق در شناخت و اجرا، مجبور نمود. مؤلف می‌گوید: «البته تصویب اعلامیه به وسیله کشورهای گوناگون از فرهنگهای نسبتاً متنوع بودن هیچ رأی مخالفی چند نکته قابل توجهی است لکن غیبت برخی کشورها و از جمله بعضی کشورهای مسلمان تأمل برانگیز است» (ص ۱۵۰). اسناد محترم به خوبی می‌دانند که رویه کشورها چنین است که در تصویب اعلامیه و استنادی که هیچ الزامی برای آنان ایجاد نمی‌کند، مخالفتی لبراز نمی‌دارند، ولی این عدم مخالفت را نمی‌توان دلیلی بر موافقت با تمام مندرجات اعلامیه دانست. چه اینکه بسیاری از کشورهایی که صرفاً اعلامیه را پذیرفته‌اند در مراحل بعد در تصویب و یا الحاقی به اسناد الزام آور حقوق بشری تأمل کرده‌اند و یا این اسناد را با رزوه‌های متعددی پذیرفته‌اند که خود به نحوی گویا حاکی از تأثیر فرهنگ آنان نسبت به حقوق مندرج در این اسناد است. لذا تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر از جانب کشورهای گوناگون با فرهنگهای متنوع را نمی‌توان نکته قابل توجه و یا قابل استنادی دانست.

مؤلف بدون اینکه تعریف جامع و تحلیلی‌ای از دیدگاه‌های مختلف در مورد جهانشمولی و آثار مترتب بر آن ارائه دهد و نیز بدون تعریف جامعی از نسبیت فرهنگی و آثار آن تنها با طرح نسبیت گرای اخلاقی رادیکال در مقابل جهانشمولی تندرو، به نقد نظریه نسبیت فرهنگی پرداخته است

نمی‌توان نسبیت فرهنگی را به طور مطلق رد کرد، و همه فرهنگها را به پذیرش همه هنجارهای حقوقی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر با تفسیر غالب آن و بدون تعیین حدود این حقوق در شناخت و اجرا، مجبور نمود

در بخشی سوم کتاب به منابع حقوق بشر معاصر پرداخته است. از عناوین سودمند این بخش تفاوت ماهیت معاهدات حقوق بشری و در نتیجه تفاوت برخی جنبه‌ها و اصول حاکم بر آنها در جانشینی کشورها و در ارتباط با معاهدات حقوق بشری و مسئله شرط در معاهدات حقوق بشری است. ولی در این ارائه خوب کمتر به نظرات مخالف اشاره شد و کلیه آثار مترتب بر ماهیت متفاوت این گونه معاهدات ذکر و یا بررسی نگردیده است.

در بحث منابع غیر الزام آور حقوق بشر و نقش قطعنامه‌ها در این روند (ص ۲۰۱)، نویسنده به درستی، نقش آنها را در شکل‌گیری عرف بین‌المللی مهم می‌داند، ولی با بی‌اعتنایی به صلاحیت قطعنامه‌های شورای امنیت در ایجاد قواعد الزام آور بین‌المللی در موضوع قطعنامه‌های صادر شده توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد می‌گوید: «اگرچه قطعنامه‌های مجمع عمومی نمی‌توانند قواعد الزام آور بی‌افزیند اما می‌توانند نشانه روشن و غیرقابل انکاری بر وجود عرف بین‌المللی باشند به ویژه مواردی که قطعنامه‌ای به اتفاق آراء و یا اکثریت قابل توجهی در قلمرو موضوعات حقوق بشر به تصویب می‌رسد بی‌تردید می‌تواند نشان از اهمیت و حتی در موارد اتفاق آراء دلیل عرفی بودن آن هنگام از نظر بین‌المللی باشد» (ص ۲۰۲).

اخراج عرف بین‌المللی در موارد اتفاق آراء در قطعنامه‌های مجمع عمومی به صورت مطلق، نظری افراطی در کشف عرف بین‌المللی است که نیاز به بررسی و اثبات دارد. خصوصاً در صورتی که اتفاق آراء را شامل موارد عدم ابراز خلاف و تصویب قطعنامه‌ها به صورت کنسensus بنامیم.

فصل دوم از بخش سوم کتاب به تحلیل شرط در معاهدات حقوق بشری پرداخته است و این موضوع را که کمتر در کتب و مقالات فارسی مورد بررسی قرار گرفته است تا حد قابل استفاده‌ای تشریح کرده است. در تحلیل مفهوم شرط و تفکیک آن از اعلامیه تفسیری از دیدگاه کمیته حقوق بشر، و به درستی ماهیت اعلامیه یکجانبه کشوری نسبت به یک معاهده، صرف نظر از نام و عنوان آن ملاک تفسیری بودن و یا شرط بودن آن قلمداد شده است. در زمینه شرط نسبت به معاهده، امور ذیل مورد توجه مؤلف بوده است:

- ۱- تبیین دیدگاه سنتی کشورها پیش از کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات وین و دیدگاه قاعده اتفاق آراء در پذیرش شرط (ص ۶-۷)، ولی متأسفانه مؤلف محترم به بیان فرق این دو دیدگاه پرداخته است.
- ۲- تبیین دیدگاه برخی از کشورها از جمله کشورهای آمریکایی منی بر پذیرش شرط در صورتی که به هدف معاهده لطمه نمی‌زند (ص ۷-۲۰).
- ۳- درخواست نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری از سوی مجمع عمومی در مورد شرط بر کنوانسیون منع و مجازات کشتار جمعی ۱۹۴۸.
- ۴- دیدگاه کنوانسیون وین در فضای پس از رای مشورتی مذکور.
- ۵- شرط‌های غیر معتبر بر معاهدات حقوق بشری (ص ۲۰-۲۱).
- ۶- مشکل شرط‌های مبهم و قابل تفسیر مانند قید عدم تعارض یا شریعت اسلام (ص ۲۱۲).

مؤلف برای دستیابی به متن شرط‌های کشورهای اسلامی به پایگاه اینترنتی سازمان ملل متحد www.un.org ارجاع می‌دهد که ارجاع کامل و دقیقی نیست و در زیر نویس ص ۲۱۲ پاراگراف‌های ۶ و ۷ ملاحظه عام کمیته حقوق بشر به عنوان مرجع بیان شده است که صحیح آن پاراگراف ۸ است و پاراگراف‌های پیش گفته ربطی به مطلب مذکور ندارد. ایشان در برداشت از پاراگراف ۸ ملاحظه عام شماره ۲۴ کمیته حقوق بشر راجع به شرط در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی می‌گویند: «بر اساس تفسیر این کمیته... شرط‌هایی که قواعد امره (preemptory norms) میثاق را تأیید بگیرند با اهداف و مقاصد میثاق ناسازگارند. به رغم آن که در معاهدات عادی بین‌المللی کشورها می‌توانند در بین

رویه کشورها چنین است که در

تصویب اعلامیه و اسنادی که هیچ الزامی

برای آنان ایجاد نمی‌کند، مخالفتی ابراز نمی‌دارند،

ولی این عدم مخالفت را نمی‌توان دلیلی بر

موافقت با تمام مندرجات اعلامیه دانست؛

چه اینکه بسیاری از کشورهایی که

صریحاً اعلامیه را پذیرفته‌اند، در مراحل بعد،

در تصویب و یا الحاق به اسناد الزام آور حقوق بشری

تأمل کرده‌اند

خود پاره‌ای از قواعد و اصول عمومی بین‌الملل را با ابراز شرط نادیده بگیرند این امر در معاهدات حقوق بشری امکان‌پذیر نیست؛ چرا که معاهدات حقوق بشری در حقیقت به منظور حفظ منافع و حمایت از حقوق افراد تروتن حوزه صلاحیت کشورها است و کشورها نمی‌توانند حقوق و آزادی‌های بنیادین را که حقوق بین‌الملل بر مبنای هنجارهای بطنی‌ناپذیر و از این نظر قطعی و مطلق پیش بینی نموده است با وارد کردن شرط بر معاهدات حقوق بشری نادیده بگیرند. در حقیقت کشورها در قلمرو معاهدات حقوق بشری نمی‌توانند با وارد کردن شرط از زیر بار تعهداتی که به صورت عرف بین‌المللی در آمده‌اند شانه خالی کنند.» (ص ۲۱۳).

به نظر می‌رسد بهتر است نظر کمیته حقوق بشر در پاراگراف مذکور این چنین تقریر شود: «کمیته مذکور برای تشخیص شرط معتبر ملاک انطباق شرط با موضوع و هدف معاهده را پذیرا است و در تطبیق آن بر کنوانسیون‌های حقوق بشری می‌گوید این معاهدات به خاطر ویژگی پیش گفته در صورتی که بیانگر عرف بین‌المللی و قواعد عام بین‌المللی باشند نمی‌توانند موضوع شرط‌های معتبر باشند، اعم از اینکه حاکی از قواعد تخلف‌ناپذیر باشند و یا نباشند، زیرا در سایر معاهدات نیز اعمال حق شرط نسبت به قواعد امره امکان‌پذیر نیست. شاید بتوان از صدر و ذیل پاراگراف ۸ فوق‌الذکر چنین استنباط کرد که از دیدگاه کمیته حقوق بشر قواعد عام عرفی بین‌المللی مندرج در این کنوانسیون‌ها قابل ابراز شرط صحیح در روابط فیما بین توسط کشورها نیست و در آثار آثاری شبیه به قواعد امره در سایر عهدنامه‌ها دارند. گرچه قاعده امره بین‌المللی به معنای مصطلاح نباشند، زیرا هر گونه شرط نسبت به این قواعد با هدف و موضوع معاهده در تضاد خواهد بود.

۷- در مورد محتوای اصول کلی حقوقی در حوزه حقوق بشر مؤلف عمده حقوق و آزادی‌های مقرر در اعلامیه جهانی حقوق بشر را از قواعد امره می‌شمرد (ص ۲۲۵) و لیست آنها و آزادی‌های مطرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر را به عنوان لیست اصول کلی حقوقی مورد قبول ملت‌های متمم جهان در حوزه حقوق بشر به شمار می‌آورد. (ص ۲۲۶). زیرا این حقوق الزاماتی اخلاقی‌اند که چنان عمقی پیدا کرده‌اند که نقض آنها هر انسانی را از رزده خاطر خواهد کرد. به گونه‌ای که در صورت بلشمن امکانات به مقابله با آن بر می‌انگیزد. وی چنان تحت تأثیر نظریه اخلاقی کانت است که بدون وارد شدن در مباحث حقوق بین‌الملل عمومی و استدلال حقوقی بر آنها، مفاد اعلامیه جهانی

فقط کرامت انسانی یا حیات شایسته بشری
و یا حق تعیین سرنوشت، اصل کلی حقوق بین الملل
در عرصه حقوق بشر محسوب می شوند،
یا همه قواعد حقوق بشری مندرج در اعلامیه؟
در این صورت در عرصه حقوق بین الملل بشر
فرقی بین اصول کلی حقوقی با توجه به
عنوان «کلی» و قواعد حقوق بشری
باقی می ماند؟

در مقاله مباحث بحث سوم تصمیمات قضایی و نظامهای حقوق
داخلی تحلیل می گردد، ولی از بررسی دکترین حقوقی و دیدگاههای
کمیته‌های شبه قضایی در عرصه حقوق بشر که آراء آنان می‌تواند منبع
قابل بررسی‌ای در عرصه حقوق بشر باشد، غفلت شده است.
۴- در معادل یابی و ترجمه بازه‌ای از اصطلاحات نیز برخی اشکالات
خواننده را می‌آزارد. به چند نمونه توجه فرمایید.
در بحث تعهد به وسیله و تعهد به نتیجه (ص ۳۱) تعهد به وسیله
معادل فارسی (obligation of conduct) قرار گرفته، به نظر
می‌رسید «تعهد به فعل» معادل مناسب‌تری باشد و با اصطلاح رایج
حقوقی نیز تطابق بیشتری دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷: ۱۳۶۷).
در جایی (ص ۵۷) نویسنده سه ملاک مجزوری برای تعریف عدالت
بر شمرده است: نیازها، حقها و شایستگیها (deserts). ممکن است
برای خواننده این تصور ایجاد شود که desert به معنای شایستگی و
deserts به معنای شایستگیها است در حالی که «S» جزو کلمه است
و نه علامت جمع، لذا مناسب بود deserts به مفهوم شایستگی ترجمه
شود.

اصطلاحات (procedural justice) و (procedural rights) عدالت
رویه‌ای و حقوق رویه‌ای ترجمه شده است (ص ۶۵ و ۶۸). این
مبارت فارغ از توجه به معادل لاتین آن برای فارسی زبان مبهم و آندکی
دور از اصطلاح است، لذا شاید بهتر باشد این واژه‌ها به عدالت دادرسی و حقوق
دادرسی یا حقوق شکلی ترجمه شوند.
۸- بار دیگر ذکر می‌شود مقصود این نوشتار معرفی اثری از جسد و خواندنی
در عرصه حقوق بشر بود، ولی به نظر می‌رسد گستردگی مباحث طرح شده در
یک دفتر خواه ناخواه کاستیهایی را به دنبال خواهد داشت. تألیف این اثر را به
نویسنده محترم آن تبریک می‌گوییم و به عنوان علاقه‌مندی به این حوزه ایشان
را سپاس می‌آوریم.

منابع

- ۱- بری، مایکل (۱۳۸۰). آیا حقوق بشر جهانی است؟ حسین شریفی طراز کوهی، در
چروم سنساک، حقوق بشر: نظریه‌ها و رویه‌ها تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه تهران.
- ۲- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۶۷). ترمینولوژی حقوقی، تهران: کتابخانه گنج
دانشی.
- ۳- داللی، جک (۱۳۸۰). نظریه‌های حقوق بشر، حسین شریفی طراز کوهی، در چروم
سنساک (همان).
- ۴- داللی، جک (۱۳۸۰). نسبت گزینی فرهنگی و حقوق بشر جهانی، حسین شریفی
طراز کوهی، در چروم سنساک (همان).
- ۵- دلبروک، جوست (۱۳۷۷). حمایت بین‌المللی از حقوق بشر و حاکمیت دولته
حسین شریفی طراز کوهی، حقوق بشر در بزو تحولات بین‌المللی، نشر دادگستر.
- ۶- شریفی طراز کوهی، حسین (۱۳۷۷). حقوق بشر در بزو تحولات بین‌المللی،
نشر دادگستر.
- ۷- سنساک، چروم (۱۳۸۰). بنیادهای فلسفی حقوق بشر، حسین شریفی طراز کوهی
در چروم سنساک (همان).
- ۸- صیانی، بیگدلی (مخبرصفا)، نگرشی نو به مفهوم مداخله بشر دوستانه، مجله
پژوهشی حقوق و سیاست، شماره ۵.
- ۹- فرین، مایکل (۱۳۷۷). مبانی فلسفی حقوق بشر، در حسین شریفی طراز کوهی
(همان).

10- Joseph, Sarah, Jenny Schultz and
Melissa Castan (2000) The International
Covenant on Civil and Political Rights.
Oxford University press.

را هم آمده و هم اصول کلی حقوقی می‌داند در حالی که نظریه کانت در جای
خود قابل بحث و بررسی است، چنان که «برای مثال روزی استدلال کرده که
تلاش برای مبانی فلسفی حقوق بشر مخصوصاً آنچه در سنت کفنی مشاهده
می‌شود از لحاظ فلسفی محکوم به شکست و از لحاظ عملی بی‌فایده
است» (فرین، ۱۳۷۷: ۲۱) فرین نیز می‌گوید: متأسفانه هیچ گونه مبانی
فلسفی غیرقابل حدسه‌ای در توسعه حقوق بشر وجود ندارد (فرین، همان: ۶۳).
علاوه بر این نظریه کانت نمی‌تواند این معنا را ثبت کند که در حقوق بین‌الملل
اصول کلی، قواعد آمده، عرف بین‌المللی و لیست حقهای مورد تصریح در
اعلامیه جهانی حقوق بشر و یا عمده آنها یکسان اند. این نظریه حتی
می‌تواند از دیدگاه مذکور در پاراگراف ۸ ملاحظه عام ۲۴ کمیته حقوق بشر
است که تنها چند حق منعکس در بیجان بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی را
به عنوان حقوق بشر عرفی معرفی می‌کند در حالی که دیدگاه کمیته حقوق
بشر خود در صحنه بین‌المللی یک دیدگاه اختلافی و قابل بحث بوده است
(Joseph, 2000: 600).

۸- این رابطه نیز توسط مؤلف از دیدگاه حقوق بین‌الملل تحلیل و مستند
نشده است که چرا هر چه نقض آن وجدان انسان متمم را می‌آورد جزء
اصول کلی حقوقی شناخته می‌شود؟ آیا مقصود از اصول کلی حقوق پذیرفته شده
ماتهای متمم جهان عدم آزردگی آنها است؟ آیا آزردگی انسان در مقابل هر یک
از حقوق مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر یکسان است؟ چرا در قسمتی از
کلام خود ادعا می‌کنید عمده حقوق مندرج در اعلامیه جزو قواعد آمده
بین‌المللی‌اند و در جایی همه آنها را جزئی از اصول کلی حقوق بین‌المللی
می‌دانید؟ اصولاً چه رابطه‌ای بین قواعد آمده و اصول کلی حقوقی می‌بینید؟ اگر
آنها را مستقلاً یکی می‌دانید چرا کمیته حقوق بشر برخی از حقوق مندرج در میثاق
بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی را از قیاسی شمرده است که نسبت به آنها
نمی‌توان از حق شرط استفاده کرد؟ اگر این حقوق همگی از اصول کلی و قواعد
آمده‌اند چرا برخی از آنها در شرایط اضطراری قابل تعلیق‌اند؟ آیا نباید کل قواعد
آمده قبول تعلیق نکنند؟ آیا فقط کرامت انسانی یا حیات شایسته بشری و یا حق
همین سرنوشت، اصل کلی حقوق بین‌الملل در عرصه حقوق بشر محسوب
می‌شوند یا همه قواعد حقوق بشری مندرج در اعلامیه؟ در این صورت در عرصه
حقوق بین‌الملل بشر فرقی بین اصول کلی حقوقی با توجه به عنوان «کلی» و
قواعد حقوق بشری باقی می‌ماند؟